

عبدالله بن حسن

جنگجوی کوچک

اعتبار سند: اولویت ۱

تطبیق محتوا با سند: اولویت ۲

الإرشاد فی معرفة حجج الله على العباد / ج ۲ / ۱۱۰ / واقعة كربلاء و بطولة الإمام الحسين و أصحابه و استشهادهم و ما جرى عليهم بعده ص : ۹۵

لَمَّا رَجَعَ الْحُسَيْنُ ع مِنَ الْمُسْنَاءِ إِلَى فُسْطَاطِهِ تَقَدَّمَ إِلَيْهِ شِمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ فِي جَمَاعَةٍ مِنْ أَصْحَابِهِ فَأَحَاطَ بِهِ فَاسْرَعَ مِنْهُمْ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ مَالِكُ بْنُ النَّسْرِ الْكِنْدِيُّ فَشَتَمَ الْحُسَيْنَ وَ ضَرَبَهُ عَلَى رَأْسِهِ بِالسَّيْفِ وَ كَانَ عَلَيْهِ قَلَنْسُوءٌ فَقَطَعَهَا حَتَّى وَصَلَ إِلَى رَأْسِهِ فَأَدْمَاهُ فَأَمْتَلَاتِ الْقَلَنْسُوءُ دَمًا فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ لَا أَكَلْتُ يَمِينِكَ وَ لَا شَرِبْتُ بِهَا وَ حَشَرَكَ اللَّهُ مَعَ الظَّالِمِينَ ثُمَّ أَلْقَى الْقَلَنْسُوءَ وَ دَعَا بِخِرْقَةٍ فَشَدَّ بِهَا رَأْسَهُ وَ اسْتَدْعَى قَلَنْسُوءَ أُخْرَى فَلَبِسَهَا وَ اعْتَمَ عَلَيْهَا وَ رَجَعَ عَنْهُ شِمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ وَ مَنْ كَانَ مَعَهُ إِلَى مَوَاضِعِهِمْ فَمَكَثَ هُنَيْهَةً ثُمَّ عَادَ وَ عَادُوا إِلَيْهِ وَ أَحَاطُوا بِهِ.

فَخَرَجَ إِلَيْهِمْ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ع وَ هُوَ غُلَامٌ لَمْ يَرَاهُ قُ مِنْ عِنْدِ النِّسَاءِ يَشْتَدُّ حَتَّى وَقَفَ إِلَى جَنْبِ الْحُسَيْنِ فَلَحِقَتْهُ زَيْنَبُ بِنْتُ عَلِيٍّ ع لِتَحْبِسَهُ فَقَالَ لَهَا الْحُسَيْنُ احْبِسِيهِ يَا أُخْتِي فَأَبَى وَ امْتَنَعَ عَلَيْهَا امْتِنَاعًا شَدِيدًا وَ قَالَ وَ اللَّهُ لَا أَفَارِقُ عَمِّي وَ أَهْوَى أَبْجُرُ بْنُ كَعْبٍ إِلَى الْحُسَيْنِ ع بِالسَّيْفِ فَقَالَ لَهُ الْغُلَامُ وَيْلَكَ يَا ابْنَ الْخَبِيثَةِ أَ تَقْتُلُ عَمِّي فَضَرَبَهُ أَبْجُرُ بِالسَّيْفِ فَاتَّقَاهَا الْغُلَامُ بِيَدِهِ فَأُطْنَهَا إِلَى الْجِلْدَةِ فَإِذَا يَدُهُ مَعْلَقَةٌ وَ نَادَى الْغُلَامُ يَا أُمَّاهُ فَأَخَذَهُ الْحُسَيْنُ ع فَضَمَّهُ إِلَيْهِ وَ قَالَ يَا ابْنَ أَخِي اصْبِرْ عَلَى مَا نَزَلَ بِكَ وَ احْتَسِبْ فِي ذَلِكَ الْخَيْرَ فَإِنَّ اللَّهَ يُلْحِقُكَ بِآبَائِكَ الصَّالِحِينَ.

ثُمَّ رَفَعَ الْحُسَيْنُ ع يَدَهُ وَ قَالَ: اللَّهُمَّ إِنْ مَتَّعْتَهُمْ إِلَى حِينٍ فَفَرِّقْهُمْ فِرْقًا وَ اجْعَلْهُمْ طَرَائِقَ قِدْدَا وَ لَا تُرْضِ الْوَلَاءَ عَنْهُمْ أَبَدًا فَإِنَّهُمْ دَعَوْنَا لِنَنْصُرُونَا ثُمَّ عَدَوْا عَلَيْنَا فَقَتَلُونَا.

در این میان عبد الله بن حسن بن علی علیهما السلام که کودکی نابالغ بود از پیش زنان بیرون آمد و لشکر را شکافته خود را بکنار عمویش رسانید، پس زینب دختر علی علیه السلام خود را بآن کودک رسانید که از رفتنش جلوگیری کند، حسین علیه السلام فرمود: خواهرم این کودک را نگهدار، کودک از بازگشتن (بهمراه عمه) خودداری کرد و با سرسختی از رفتن سرپیچی نموده گفت: بخدا از عمویم جدا نخواهم شد، در این هنگام ابجر بن کعب شمشیرش را برای حسین علیه السلام بلند کرد، آن کودک گفت: ای پسر زن ناپاک آیا عمویم را میکشی؟ پس ابجر آن کودک را با شمشیر بزد، کودک دست خویش سپر کرد و

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

آن شمشیر دست او را جدا کرده پیوست آویزان نمود، کودک فریاد زد: مادر جان! پس حسین علیه السلام آن کودک را در برگرفت و بسینه چسبانیده فرمود: فرزند برادر بر این مصیبتی که بر تو رسیده شکیبائی کن و آن را به نیکی بشمار گیر، زیرا همانا خداوند تو را بیدران شایسته‌ات میرساند، سپس حسین علیه السلام دست بسوی آسمان بلند کرده گفت: بار خدایا اگر این مردم را تا زمانی بهره زندگی داده‌ای، پس ایشان را بسختی پراکنده ساز، و گروههایی پراکنده دل ساز، و هیچ فرمانروائی را هرگز از ایشان خوشنود منما، زیرا که اینان ما را خواندند که یاریمان کنند سپس بدشمنی ما برخاسته ما را کشتند.

و پیادگان لشکر ابن سعد از راست و چپ بر باقیماندگان از یاران حسین علیه السلام حمله‌ور شده آنان را کشتند تا اینکه جز سه تن یا چهار تن برای آن حضرت بجای نماند، حسین علیه السلام که چنین دید زیر جامه یمانی بخواست (و چنان درخشندگی داشت) که چشم را خیره میکرد، و آن را پاره کرده پوشید، و برای آن پاره کرد که پس از کشتنش آن را از تنش بیرون نکنند، ولی چون حسین (علیه السلام) کشته شد أبجر بن کعب آن را بر بود و آن بزرگوار را برهنه گذارد، و دو دست (این مرد پلید یعنی) أبجر بن کعب لعنه الله پس از واقعه کربلا در تابستان خشک میشد بدانسان که مانند دو چوب خشک بود، و در زمستان تازه میشد و خون و چرک از آن می‌آمد و بهمین حال بود تا خدا نابودش کرد.